

من اولاد الحسن بن علی یزید اکتساب الشرف بذلك ولما توفي زيد دفن في عتبة تلك الحظيرة ودفنت ابنة عضد الدولة قبالة ثم دفنت في جواره اكابر السادة والأشراف من جميع الجوانب والأطراف وهو مزار متبرک (ورق ۱۵۱ ب) يرجى فيه انزال الرحمة واجابة الدعاء رحمة الله عليهم .

۲۵۴ - الشيخ معاذ

هو من المشايخ المتقدمين ومزاره متبرک لقضاء الحوائج والعامّة تزعم انه من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا شك في ان معاذ بن جبل رضی الله عنه توفي بالشام من الطاعون^۱ في عهد عمر رضی الله عنه ولعل هذا الشيخ تابعي لم اطلع علي تاريخه ونسبه رحمة الله عليهم .

۲۵۵ - الست ام محمد والدة الشيخ الكبير

كانت من العابدات القانتات * سافرت^۲ الحجاز مع ابنه من طريق البحر^۳ ولها مكاشفات و مشاهدات روى ان الشيخ قام ليلة من رمضان في العشر الأخير ليدرك قدرها فجعل يصلي على سطح الدار وكانت والدته في البيت متوجهة الى الله تعالى فكوشفت بأنوار القدر فنادته يا محمد يا ولدي ههنا ما تطلبه فتزل الشيخ عن السطح فرآها في تلك الأنوار فوقع في قدمها حتى اخذ منها بنصيب ،

۱ - یعنی طاعون معروف بطاعون عمواس که در سنهٔ هجده هجری در عهد عمر در شام ظاهر شد و جمع کثیری از اصحاب پیغمبر در آن طاعون در گذشتند و از جمله ایشان معاذ بن جبل بود (اسدالغابة ۴: ۳۷۶ - ۳۷۸ ، و ابن الاثیر در حوادث سنهٔ ۱۸ ج ۲: ۲۱۶) .

۲ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیه ۷ ، ۳ - از ستاره تا اینجا در م موجود نیست ،

وكان الشيخ بعد ذلك يقول الآن عرفت قدر الوالدة *^۱ و عن الشيخ قال لما فرغت عن كتابة الحديث عن ابن سعدان^۲ و رجعت من فسا الى شيراز كانت

۱ - از این ستاره تا کلمات « نصیبی فآکلت » در ۷ سطر بعد در م موجود نیست .
 ۲ - کذا فی ب ، ق ، عن ابی سعدان ، - ترجمه احوال ابن سعدان را در جاتی بدست نیاوردیم همین قدر از سیاق عبارت متن چنانکه ملاحظه میشود واضح است که وی از محدثین بوده و در فسا اقامت داشته و شیخ کبیر ابو عبدالله بن خفیف در آن شهر از وی کتابت حدیث نموده بوده است ، و در حقیقت چنانکه صریحاً از دو فقره حکایتی که جامی در نفحات در شرح احوال ابو محمد حقائق و هشام بن عبدان از قول همین شیخ کبیر نقل کرده معلوم میشود ابن سعدان از محدثین معروف عصر خود بوده در فارس و با شیخ کبیر معاصر بوده و مرده در مشکلات خود راجع بروایت حدیث با و مراجعه میکردند و ما تکمیلآ للفائدة خلاصه آن دو حکایت را ذیلاً نقل میکنیم ،
حکایت اول در ترجمه ابو محمد حقائق است (و حقائق در شیراز نامه خطی مورخه ۸۳۳ هـ جا مطردا و مکرراً بجاء مهملة و دو قاف مکتوب است و این کلمه باین املا و تشدید قاف در لغت بمعنی حقه گر و حقه ساز است و حقه بضم قاف ظرفی است از جوب و جز آن که در وی مروارید و جواهر و معاجین و غیر آن نگاه دارند ، و چنانکه از سیاق عبارت شیراز نامه در حق او ، « اگر از دریا سالم بدر آید بس حقه های جواهر از برای شما با خود بیاورد ، استنباط میشود ظاهراً صواب در این کلمه همین املا و همین معنی یعنی حقه ساز مقصود بوده است ، ولی در نفحات این کلمه همه جا خفاف بجاء معجمه و در فاء چاب شده است بمعنی موزه فروش و آن ظاهراً تصحیف است) ، باری خلاصه آن حکایت از قرار ذیل است :
 شیخ کبیر گفته است که ابو محمد حقائق با مشایخ شیراز یکجا نشسته بودند سخن در مشاهده میرفت هر کس بقدر حال خویش سخنی گفتند ابو محمد حقائق گفت حقیقت مشاهده آنست که حجاب منکشف شود و ویرا [یعنی خدای تعالی را] عیان بینی ، و ویرا گفتند تو ایترا از کجا میگویی و این ترا چون معلوم شده است ، گفت در بادیه تبوک بودم و فاقه و مشقت بسیار بمن رسیده در مناجات بودم ناگاه حجاب منکشف شد و ویرا دیدم بر عرش خود نشسته سجده کردم و گفتم مولای ما هذا مکانی و موصی مذک ، چون قوم این سخن شنیدند همه خاموش شدند مؤتمل بمصاص دست و ویرا گرفت و بخانه **ابن سعدان** محلث در آمدند و سلام گفتند ابن سعدان تعظیم و ترحیب ایشان کرد مؤتمل گفت ایها الشیخ نرید ان تروی لنا الحدیث المروی عن النبی صلعم انه قال ان للشیطان عرشاً بین السماء والأرض اذا اراد بعد فتنة کشف له عنه ، **ابن سعدان** گفت حدیثی فلان عن فلان و اسند ان النبی صلعم قال ان للشیطان عرشاً بین السماء والأرض اذا اراد بعد فتنة کشف له عنه ، چون ابو محمد این حدیث بشنید گفت یکبار دیگر اعاده کن اعاده کرد گریبان شد و برخاست و بیرون رفت و چند روز ویرا ندیدیم بعد از آن آمد گفتیم در ایام غیبت کجا بودی گفت نماز هائی را که از آن وقت گزارده بودم قضا میکردم زیرا که شیطان را پرستیده بودم و چاره نبود جز آنکه بهمان موضع که او را دیده ام و سجده کرده ام باز کردم و ویرا لعنت کنم ، انتهى (نفحات چاپ کلکته ص ۲۷۵-۲۷۷) ، و عین همین حکایت با اندک اختلافی بقیه در صفحه ۴۷۰

لوالدتی دعوة حضر فیها المشایخ والصوفیة (ورق ۱۵۴) فلما جلسوا علی الطعام
قال ابو الحسن بن هند^۱ ضعوا من هذا الطعام نصیباً لأبی عبدالله قالوا این

بقیه از منعمه قبل

در عبارت در شیرازنامه خطی مورخه ۸۴۳ در ضمن ترجمه مؤتمل جصاص مذکور است ، ولی در
شیرازنامه چایی تمام فصل مذکور بکلی ساقط است .

و حکایت دوم در ترجمه هشام بن عبدان است از قرار ذیل : « شیخ ابو عبدالله خفیف گوید
که وقتی هشام را همشٹی و حیرتی برسید که یکسال از نماز باز ایستاد و مردم او را تکفیر میکردند
وقتی وی بمشایخ مسجد جامع [شیراز - ظ] رسید روزی همه بر وی درآمدند و **ابن سعدان**
محدث با ایشان بود گفت مرا میشناسی گفت آری تو این سعدانی گفت چرا نماز نمیکزاری هشام
گفت مرا عارضی چند روی می نماید و مانع میشود از نماز ، گفت مثل چه ، خاموش گشت و
هیچ جواب نداد ، از شیخ ابو عبدالله خفیف پرسیدند که سبب چه بود که هشام نماز نمیکرد گفت
پیوسته مطالمة غیب میکرد امور غیبی بروی غالب آمد در مقام حیرت افتاد و از اصمال ظاهری
باز ماند ، روزی مشایخ مسجد جامع جمع شدند و هشام را حاضر کردند که شنیده ایم تو بمشاهده
قائلی و هر که بدین قائل است ویرا توبه می باید داد یا ادب می باید کرد ، هشام گفت مرا تلقین
توبه کنید تلقین کردند توبه کرد روز دیگر بامداد آمد و در برابر مشایخ بایستاد و گفت گواه باشید
که من از توبه دیروز توبه کردم ، مشایخ برخاستند و پای وی بگرفتند و می کشیدند تا از مسجدش
بیرون کردند ، انتهى (نفعات ص ۲۶۸ - ۲۶۹) ، قتیبه ، این ابن سعدان محدث ظاهراً
غیر ابن ابی سعدان (ابوبکر احمد بن محمد بن ابی سعدان) بغدادی است که از اجله مشایخ صوفیه
و از اصحاب جنید و ابوالحسن نوری بوده و او نیز باشیخ کبیر معاصر^۲ بوده و این اخیر در بغداد
با وی مصاحبت و معاشرت داشته و ترجمه احوال او در حلیة الأولیاء ۱۰ : ۳۷۷ ، و نفعات ۲۰۷
۲۰۸ ، و شعرانی ۱ : ۱۰۰ ، و طرائق الحقائق ۲ : ۲۱۵ - ۲۱۶ مذکور است (در شعرانی نام
جد این شخص « سعدان » مرقوم است بجای ابی سعدان) .

۱ - چنین است در ب. ق و نیز در شیرازنامه خطی مورخه ۸۴۳ یعنی « ابوالحسن » ، ولی در
عموم مآخذ دیگر مانند حلیة الأولیاء ۱۰ : ۳۶۲ - ۳۶۳ و نفعات الأئس ۲۴۵ و شعرانی ۱ : ۹۷
کنیه او « ابوالحسن » مصغراً مسطور است ، و همچنین نام او در عموم مآخذ مذکور علی بن
هند القرشی الفارسی مرقوم است ولی در شیرازنامه خطی مزبور « عبدالله بن احمد بن عبدالله بن
عون القرشی يعرف بابن هند » ، و این روایت اخیر ظاهراً سهو و تغلیط است از مؤلف شیرازنامه .
و صاحب ترجمه یعنی علی بن هند قرشی فارسی از کبار مشایخ فارس است و با جنید و عمرو بن
عثمان مکی صحبت داشته و باشیخ کبیر نیز معاصر بوده و جامی در نفعات در شرح احوال او عین
همین حکایت متن کتاب حاضر را راجع بحضور وی باجماعتی در دعوتی در شیراز و حاضر نبودن
شیخ کبیر و گفتن صاحب ترجمه که نصیب او را کنار گذارید الخ نقل کرده است ، و در شیرازنامه گوید
که اکنون مدفن و مزار مبارکش در قصبه فاس است ، و در کتاب اللمع تألیف ابونصر سراج ص ۲۳۰
فصلی از فوائد منقوله از او را ذکر کرده است (تمام فقرات راجع بصاحب ترجمه که از شیرازنامه
نقل کرده ایم از شیرازنامه خطی مورخه ۸۴۳ منقول است و از چاپ طهران بکلی ساقط است) .

موصوف هذا فقال على كل حال ضعوا له شيئاً فينماهم في ذلك اذ دخلت انا
فقلت السلام عليكم فتواجد ابو الحسن وقام عن مجلسه وجعل يدور ويقول ما كذب
قلبي قط ثم احضروا لي نصيبي فأكلت ، نوقيت قبل الشيخ بسنين و دفنت عند
القنطرة العليا بدرب اصطخر في حظيرتها^۱ رحمة الله عليهم .

۲۵۶ - الشيخ ركن الدين عبدالله بن عثمان القزويني^۲

كان سالكاً ذا بصيرة و آداب ملكية و اخلاق سبوحية له جذبات من
الحضرة القنوسية و مكاشفات من انوار الربوبية اخذ الطريقة عن الشيخ قطب
الدين مبارك الكميني^۳ و كان ينتهج بطريقته^۴ يخدم الفقراء و المساكين على
الدوام حسبة لله تعالى و كان بينه و بين الشيخ سعد الدين محمد^۵ مؤاخاة في الله

۱ - جمله « ضعوا من هذا الطعام در سطر سابق تا اینجا از ب ساقط است ،

۲ - ب ، حظيرتهما ، -

۳ - م کلمات « بن عثمان را ندارد ، ۴ - حنین است این نسبت در هر سه نسخه یعنی کمینی
بکاف و میم و یاء مثناة تجنابیه و در آخر نون قبل از یاء نسبت ، و کمین به ضبط مزبور بام بلوک
معروفی است از سردسرات فارس مابین شمال و مشرق شیراز بمسافت هفده فرسخ از آن شهر
(نزهة القلوب ص ۱۲۴ ، ۱۳۶ ، ۱۸۸ ، و فارسنامه ناصری ۱۲ ، ۲۶۰ ، و آثار العجم
ص ۲۲۷ و ۲۴۶) ، و اسم قدیم این بلوک کمهه بوده است بضم کاف عربی و کسر میم و سکون
هاء و در آخر راء مهمله و گویند کمهه در اصل کوه مهر بوده است (آثار العجم ص ۲۴۶) ،
و در حقیقت در این ناحیه کوهی است که آنرا کوه رحمت می نامند که تقریباً ترجمه تحت اللفظی
کوه مهر = کمهه است ، - شرح احوال این شیخ قطب الدین مبارک کمینی در شیرازنامه ص ۱۲۴
مسطور است ، و در ص ۱۱۷ و ص ۱۲۰ در شرح احوال همین رکن الدین عبدالله بن عثمان قزوینی ما نحن فیه
نیز باز اسطرادا نام شیخ قطب الدین مبارک مزبور را برده است و در هر سه مورد دائماً و مکرراً
در نسبت او بجای کمینی ، کمهری نگاشته است ، و بعبارة اخرى صاحب شیرازنامه در نسبت
او نام قدیم این ناحیه را استعمال کرده و صاحب شد الا زارنام مسندت آنرا ، - وفات شیخ قطب
الدین مبارک در سنه ششمده و هفت بوده است و قبرش در کمهه (= کمین) است و زیارتگاه مردم
آنجاست و صاحب آثار العجم ص ۲۴۶ گوید فقیر آنرا دیده ام ، -

۵ - ق : بطریقه ، ۶ - یعنی شیخ سعد الدین محمد بن مظفر بن روزبهان عتقی عدوی جد
اعلای مؤلف کتاب حاضر ، رجوع شود بشماره ۱۶۴ از تراجم کتاب حاضر ، ص ۲۳۰ - ۲۳۵ ،

و مصافاة له، بني خاتماً على طريق المصلی و اطعم فیها^۱ مدّة سنین و كان له اشراف على احوال الأضياف و دخل اجنبی^۲ فی زی المسلمین علیه فعرّفه بالفراصة فأسلم على یدیه، * و قيل ان الأتابک سعداً ارسل الى بعض مشایخ البلد بأکیاس ذهب ثم استردّها منهم یرید امتحانهم بذاک فردّها بعضهم بانتام (ورق ۱۵۴ ب) و بعضهم مع تقصان فلما ذهبوا الیه انزلهم ثم ذبح خیولهم و اتخذها طعاماً للفقراء فلما فرغوا عن الأکل اخبرهم بذاک ثم شدّدهم^۳ و هدّدهم فرجعوا عنه نادمین خائبین^۴، توفی فی سنة ثمان و خمسين و ستمائة^۵ و دفن فی خاتمه رحمة الله علیهم.

۲۵۷ - الفقیه ارشد الدین ابو الحسن علی بن محمد بن

علی النیریزی^۶

العالم المحقق الوحید جامع العلوم الشرعیة کان امام المسجد الجامع العتیق و خطیبه، افتی الناس سبعین سنة و وعظهم بأبلغ المواعظ، ذا اخلاق حمیمة و اوصاف مرضیة مشفقاً علی الخلائق کلّهم قد سافر^۷ الحجاز و العراق و ادرك

۱ - ضمیر مؤنث راجع است بخاتمه، رجوع شود بص ۳۳۱ حاشیة ۴، - ۲ - م، ارمنی،

۳ - کذا فی النسخ، و لعل الأظهر، شدّدهم،

۴ - از ستاره در پنج سطر قبل تا اینجا در م موجود نیست، ۵ - در شیرازنامه ص ۱۳۱ نیز عیناً همین تاریخ وفات را برای صاحب ترجمه ذکر کرده است، -

۶ - چنین است عنوان در ق ب، م، الفقیه ارشد الدین محمد بن علی النیریزی، - کلمة اخیر یعنی نیریزی در هر سه نسخه متن و همچنین در شیرازنامه ص ۱۲۵ بنون و یاء مثناة تحتانیة و راء مهملة و باز یاء مثناة تحتانیة و در آخر زاء، معجمه قبل از یاء نسبت مکتوب است و آن منسوب است به نیریز شهر معروف فارس، و این کلمه باسانی به تبریزی منسوب به تبریز شهر مشهور آذربایجان مشتبه میشود چنانکه در تحفة العرفان و شیرازنامه خطی مورخه ۸۳۴ نسبت صاحب ترجمه به همین املائی فاسد نوشته شده و آن سهواً نسخ است، - شرح احوال صاحب ترجمه در شیرازنامه ص ۱۲۵-۱۲۶ و مجمل فصیح خوانفی در حوادث سنة ۶۰۴، و فارستامة ناصری ج ۲ ص ۳۰۶ نیز مسطور است، ۷ - رجوع شود بص ۵۰ حاشیة ۷،

کباراً من المشايخ منهم الشيخ الكبير توران^۱ والزاهد ابو منصور^۲ والشيخ العالم ابو الوفاء^۳ ومن العلماء عماد الدين ابو مقاتل مناورين^۴ فر کوه الديلمي^۴، ومن تلامذته

۱ - از احوال این شیخ توران کبیر در هیچ جا اطلاعی نتوانستیم بدست بیاوریم، فقط از سیاق متن حاضر و نیز از آنچه مؤلف سابقاً در ص ۷۵ در ترجمه شیخ توران بن عبدالله الترمذی گفت که «وهو غیر الشیخ توران الکبیر الذی صعب ابا النجیب السهروردی» معلوم میشود که این شیخ توران کبیر از بزرگان مشایخ صوفیه اواسط قرن ششم بوده و با شیخ ابو النجیب عبدالقاهر بن عبدالله سهروردی (ص ۷۵ حاشیه ۳) متوفی در سنه ۵۶۳ هجری صحبت داشته و صاحب ترجمه متن یعنی شیخ ارشدالدین نیریزی نیز عصر او را دریافته بوده است و زیاده بر این چیزی از احوال او معلوم نشد.

۲ - از احوال این شخص نیز چون مؤلف بنام و نسب او هیچ اشاره نکرده است نتوانستیم اطلاعی بدست آوریم، ۳ - علی التحقیق معلوم نشد مراد از این شیخ ابو الوفاء که بوده است

ولی محتمل است با احتمال قوی که مراد شیخ ابو الوفاء احمد بن ابراهیم فیروز آبادی ساکن بغداد از مشایخ متصوفه و محدثین اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم و متوفی در سنه ۵۲۸ باشد، ترجمه احوال او در تاریخ منتظم ابن الجوزی و نجوم الزاهرة ابن تغری بردی هر دو در حوادث سنه مذکوره مسطور است و خلاصه عبارت مأخذ اول از قرار ذیل است: (ج ۱۰ ص ۳۶-۳۷) ذکر

من توفی فی هذه السنة [ای سنه ۵۲۸] من الأكابر، احمد بن ابراهیم ابو الوفاء

الفیروز آبادی، و فیروز آباد احد بلاد فارس سمع الحدیث من ابی طاهر الباقلاوی و ابی الحسن الهکامی و خدم المشایخ المتصوفین و سكن رباط الزوزنی المقابل لجامع المنصور و كانت اخلاقه لطیفه و کلامه مستحلی کان یحفظ من سیر الصالحین و اخبارهم و اشعارهم الكثير و کان علی طرائقهم

فی سماع الغناء و الرقص و غیر ذلك، توفی لیلۃ الاثنین حادی عشر صفر هذه السنة و صلی علیه من الغد بجامع المنصور خلق کثیر منهم ارباب الدولة و قاضی القضاة و دفن علی باب الرباط و عمل فی

یوم السبت ثالث عشر [خ: سادس عشر] صفر دعوة عظيمة أنفق فیها مال بن جامع المنصور و الرباط علی عادة الصوفیة إذا مات لهم میت فاجتمع فیها من المتصوفة و الجند و العوام خلق کثیر انتهى، -

قبیله، ممکن نیست که مراد از ابو الوفاء مذکور در متن شیخ ابو الوفاء عارف مشهور گردد که بروایتی قائل عبارت مشهور: امسبت کر دیا و اصبحت هریبا اوست باشد چه وفات این ابو الوفاء

کرد بتصریح صاحب فلاند الجواهر فی مناقب الشیخ عبدالقاهر ص ۸۲ در سنه پانصد و یک بوده و وفات صاحب ترجمه متن ارشدالدین نیریزی در سنه شصت و چهار، پس از محالات عادی است

که ارشدالدین بالغاً رشیداً چنانکه مقتضای تعبیر مؤلف «و ادرك کباراً من المشایخ منهم الشیخ العالم ابو الوفاء» است عصر او را درک کرده باشد، -

۴ - چنین است نام و نسب این شخص در هر سه نسخه، در سیر از نامه خطی مورخه ۸۳۳ روی سیم و روی او منار رفیعه گذارده و در م نیز روی او مناور فتحة و روی راه فر کوه تشدید گذارده، و این

دو نام چنانکه از نسبت «الديلمي» استنباط میشود بدون شبهه از اعلام دیالیه باید باشد، - در ص ۲۹۴ حاشیه ۷ مجملی از شرح احوال او گذشت و اینجا علاوه میکنیم که در طبقات الشافعیة سبکی ج ۴ ص ۳۰۰ -

بقيه دو صفحه بعد

القاضی سراج الدین مکرم بن العلاء^۱ و مولانا عمید الدین الأبرزی الفالی^۲
والشیخ روزبهان البقلی^۳ * و الشیخ زین الدین مظفر بن روزبهان بن طاهر
العمری^۴، فکتب الأحادیث و روی و سمع و أسمع و حدث و املی و صنّف کتاب

[بعینه از صفحه قبل]

نیز ترجمه مختصری از این شخص مذکور است از قرارذیل: « هناور بن فز کوه [صحیح: فر کوه] ابومقاتل الذیلی النردی [صحیح: الیزدی] یلقب عماد الدین ذکر ابوحامد محمود التركي ائنه كان قصباً و ادیباً شاعراً و ائنه من ازهد اهل عصره و اعلمهم تفقه علی البغوی و هو من كبار تلامذته مات سنة ست و اربعین و خمسمائة انتهى » -

۱- ب ق: ابی العلاء، م کلمات « بن العلاء » را ندارد، - در تضاعیف کتاب حاضر هشت یا نه مرتبه نام این شخص یعنی قاضی سراج الدین مکرم بن العلاء آمده است و در همه این موارد بدون استثناء نام پدر صاحب ترجمه در نسخه م العلاء تنها بدون « ابو » مرقوم است مگر در مورد حاضر که اصلاً نام پدر او در آن نسخه مسطور نیست، - و در ق ب نام این شخص سه مرتبه بصورت ابوالعلاء، مکتوب است بزیدانی^۱ ابو (نمرات ۱۶۴، ۲۵۷، ۲۷۸)، و پنج مرتبه دیگر «العلاء» تنها مانند م (نمرات ۱۵۴، ۲۱۶، ۲۶۷، ۳۰۳، ۳۰۴)، - و در ترجمه احوال خود قاضی سراج الدین مکرم بن العلاء مستقلاً (نمره ۳۰۳) و ترجمه برادر زاده اش ابومسلم بن علی بن العلاء (نمره ۳۰۴) هر سه نسخه بدون اختلاف نام شخص مذکور را «العلاء» نگاشته اند بدون «ابو»، و بشرح ایضا در مجمل فصیح خوانی در حوادث سنه ۶۲۱ و در طبقات القراء جزری، ج ۲ ص ۳۳۷ که استطراداً ذکر می از قاضی سراج الدین مزبور در آنجا بیان آمده در هر دو مأخذ مذکور نام پدر وی العلاء مرقوم است بدون «ابو»، ولی در شبرازنامه ص ۱۲۷ در ترجمه قاضی مشارالیه نام پدر او مانند ب ق در سه مورد سابق الذکر ابوالعلاء مسطور است، - پس چنانکه ملاحظه میشود در اکثریت عظیمه موارد و مأخذ نام این شخص محل بحث ما العلاء مرقوم است و فقط در دو سه مورد معدود « ابوالعلاء »، بنابراین میتوان گفت که بظن بسیار قوی نام این شخص العلاء بوده است نه ابوالعلاء و ابوالعلاء ظاهراً سهو نسخ است که من حیث لایشعر بواسطه کثرت تداول نام ابوالعلاء و ندرت وجود نام العلاء سهوا از قلم ایشان جاری شده است، -

۲- کذا فی ق بتقدیم الراء المعجزة علی الراء المهملة، ب « الأبرزی » بتقدیم المهملة علی المعجزة، م « الأفرزی » بالفاء مکان الباء الموحدة و؛ بتقدیم المهملة علی المعجزة، - رجوع شود برای شرح احوال^۳ این شخص بنحو اجمال و ضبط نسبت او بص ۲۱۵ حاشیه ۲، و ان شاء الله تعالی شرح احوال منضلی او در حواشی آخر کتاب مذکور خواهد شد، -

۳- رجوع شود بنمره ۱۷۱ از تراجم،

۴- رجوع شود بنمره ۱۶۲ از تراجم، - از ستاره تا اینجا در م موجود نیست، -

مجمع البحرين (ورق ۱۵۴) فی التفسیر والتأویل عشر مجلدات، * و کتاب تنویر المصاییح فی شرح المصاییح فی الحدیث^۱، و کذا صنّف فی الخطب والأمثال والأدبیات کتباً کثیرة منها کتاب باکورة الطلب لاهل الادب، و کان صاحب فراسة و ذوق و بکاء و شوق وله اشعار بلیغة قالها فی وجدہ منها هذه:

| | |
|--|---|
| نَدْمًا يَسِي عَلَّلُونِي وَانظُرُوا | مَا لِقَلْبِي طُولَ أَيَّامِي يَتْنُ ^۲ |
| قَدْ تَصَدَّى لِي بِتَجْدٍ شَادِنٌ | طَرَفُهُ أَزَعَجَ قَلْبِي الْمُطْمَئِنُّ |
| سَلَبَ الْعَقْلَ وَوَلَّى قَائِلًا | أَفْتَاكُم مُّسْتَهَامٌ قُلْتُ إِنْ |
| إِنْ تَصِلْ أَحْيَا ^۳ وَإِنْ تَصِرْ أُمَّتٌ | قَالَ لَا وَصَلَ وَإِنْ مِتَّ وَإِنْ ^۴ |

روی ان الشیخ شمس الدین عمر الترمکي^۵ اتاه فی مرضه فلما رآه الفقيه أن فقال الشیخ یا فقیه انک دعوت الخلق الی الله سنین و تأسیت بسنن سید المرسلین فما هذا^۶ التأوه والأنین فقال لی ثلاثة افکار حملتني علی ذلك افکر فی کتبی کیف

۱ - از ستاره در سطر قبل تا اینجا فقط در ب موجود است . -

۲ - هكذا ينبغي ان تكتب هذه الكلمة و هكذا هي مكتوبة في لسان العرب في ان مكررا (ج ۱۶ : ۱۶۸، ۱۶۹) علی ما هو مقتضى رسم كتابة الهزرة، انظر شرح الرضى على الشافية في باب الخطء، -

۳ - هكذا مكتوبة هذه الكلمة في لسان العرب في ح ي مكررا (ج ۱۸ : ۲۳۰-۲۳۳) علی ما هو مقتضى كتابة الألف الرابعة الواقعة بعد الياء في غير الأعلام نحو يحيى ، انظر شرح الرضى على الشافية في فصل الخطء ، - و في النسخ الثلاث : يحيى ، -

۴ - م : فان ، - ۵ - رجوع شود بنمرة ۲۷۷ از تراجم ، در این ترجمه احوال مؤلف وفات شمس الدین عمر ترمکي را در سنة ۶۰۲ ضبط کرده است بطبق هر سه نسخه ، و در ترجمه حاضر وفات ارشد الدین نیریزی را در سنة ۶۰۴ ، پس چگونه کسی که در ۶۰۳ وفات یافته بیالین مرگ کسی که در ۶۰۴ وفات یافته حاضر شده است ؟ ۱ - بنابراین یا یکی ازین دو تاریخ وفات غلط است یا حکایت متن افسانه واهی بی اساسی است و یا اینکه این حکایت راجع بدو شخص دیگری است ، -

۶ - ب ق : هذه (کذا) ، -

تُفَرِّقُ وَفِي زَوْجَتِي مَا تَصِيرُ حَالَهَا وَفِي أَوْلَادِي كَيْفَ يَعْشَوْنَ ، قَالَ الشَّيْخُ أَمَّا
الْكَتَبُ وَإِنْ تَدَاوَلَتْهَا الْأَيْدِي فَسَتَقَعُ لَا مَحَالَةَ فِي يَدِ عَالِمٍ يَنْتَفِعُ بِهَا وَأَمَّا الزَّوْجَةُ
(وَرَقٌ ۱۵۳ ب) فَانْهَاطَتْ مَرْكَبًا لَكَ فِي حَيَاتِكَ وَيُرَكِّبُ اللَّهُ عَلَيْهَا مَنْ يَشَاءُ وَأَمَّا
الْأَوْلَادُ فَانْكَانُوا أَتْقِيَاءَ فَيُنْصِرُهُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَالْأَفْلَاحُ هُنَا هُمْ اللَّهُ^۱ ، قَالَ الْفَقِيه
خَلَّصْتَنِي خَلَّصَكَ اللَّهُ قَالَ هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ مِنَ الْفِكْرِ قَالَ لَا قَالَ فَتَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ وَانْتَظَرَ
رِسْلَ رَبِّكَ قَالَ الْآنَ أَمْضَى بَقْلِبَ فَارِغٌ ثُمَّ تَشَهَّدَ وَفَبِضِ رُوحِهِ فِي شَعْبَانَ سَنَةِ
أَرْبَعٍ وَسِتِّمِائَةٍ^۲ وَدُفِنَ فِي رِبَاطِهِ بِقَرْبِ الْمَصَلِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ .

۲۵۸ - الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ^۳

خَلَفَهُ الصَّدِيقُ حَصَلَ الْعُلُومُ وَوَعِظَ النَّاسَ سِنِينَ وَسَافَرَ^۴ الْعِرَاقَ وَالْحِجَازَ
مَرَارًا كَثِيرَةً وَكَانَ بَشَاءً قَالَ الْفَقِيهُ حَسِينٌ^۵ مَا رَأَيْتُ بِأَكْبَرَ مِثْلَهُ فِي عَهْدِهِ وَكَانَتْ
لَهُ خَلَوَاتٌ مَقْدَسَةٌ ، وَلَمَّا دَنَا أَجَلُهُ جَاسَ فِي الْخَلْوَةِ لِأَرْبَعِينَ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَقَالَ فِي آخِرِ أَرْبَعِينَهِ الْهِيَ أَرْجَوَانُ تُفَطِّرُ صَوْمِي بِلِقْيَاكَ وَتُخْرِجُنِي مِنْ وَحْشَةِ الدُّنْيَا
إِلَى أُنْسِ الْعَقْبِيِّ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ تَعَالَى دَعَاءَهُ وَتَوَفَّى فِي آخِرِ يَوْمِ عَرَفَةَ وَالْجُمُعَةَ مِنْ
سَنَةِ سِتِّ عَشْرَةٍ وَسِتِّمِائَةٍ وَدُفِنَ بِجَنْبِ وَالِدِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ .

۱ - ب ۱ و الافلا ، -

۲ - جنین است نیز تاریخ وفات صاحب ترجمه در شیراز نامه ص ۱۲۶ و در مجمل فصیح خواری در
حوادث همین سال ۶۰۴ ، و در این دو مأخذ تاریخ روز وفات او را نیز معین کرده اند که عبارت
باشد از روز چهارشنبه بیست و سوم شعبان ، - ۳ - جنین است عنوان درق وهو الصواب لا غیر

جه این شخص بتصریح مؤلف بسر صاحب ترجمه قبل است ، ب : الشیخ محمد بن علی بن علی ،

۴ - الشیخ محمد بن محمد بن علی ، و هر دو غلط فاحش است ، ۴ - رجوع شود بس ۵۰

حاشیه ۷ ، ۵ - رجوع شود بنمرة ۱۲۲ از تراجم کتاب ، ۶ - کذا فی ق ب ، م ،

باکیا ، -

۲۵۹ - الشيخ رستم بن عبدالله الخراساني

كان من المتصوفة المجاورة ببقعة الشيخ الكبير ابي عبدالله (ورق ۱۵۴) ذا وجد وذوق عظيم في السماع يتعبده الله تعالى و يخدم الفقراء ولا يأكل من سفرة الرباط بل يخرج كل ليلة اوليا الى السوق فيدور الى بعض الدكاكين مدخلاً يديه في الخرقه لا يقبل الا الطعام فمن اعطاه شيئاً فتح فاه حتى يضعه في فمه فاذا رزقه الله تعالى ما يسد به الرمق و يسكن الجوعه رجع الى خاوته و اقبل على عبادة ربه و كان لا يستنكف عن الأجابه في كل خدمه امره بها. سمعت ممن اتق به ان اهل الرباط ارادوا ان يكنسوا مجرى الحمام الذي كان في جوار البقعة فتكلموا فيها وقالوا لا بد من اجرة و دواب تنقل حشها فقال الشيخ رستم على ذلك ثم دخل اتون الحمام فملاً ذيله من الرماد فجاء به و ذره على الحش و هكذا الى ان استولى الرماد على الحش ثم اخذ يملأ ذيله من ذلك الحش^۲ وينقل حتى فرغ عنه بنفسه ولم يستعن في ذلك باحد فتعجب الناس من جده في الخدمة وعن بعضهم قال ربما رأيت عند الشيخ رستم في الليالي ضوءاً و نوراً من بعيد فلما قربت منه ما رأيت ائرسراج ولا فتية^۳ و اقام في آخر عمره على طريق جعفر اباد (ورق ۱۵۴ ب) ياوى اليه المساكين و صار ذلك الموضع معموراً ببركته و جاوده الناس تبركاً به و صنع الأمير پير حسين^۴ باشارته غديراً كبيراً يشرب منه الساباة و يصل

۱ - م : يعبد الله ، ۲ - ابن كلمه را در ب ق ندارد ،

۳ - مقصود امير پير حسين بن امير محمود بن امير چوپان معروف است كه از او ايل يا او اسط سنة

۷۴۰ از جانب پسر عمش امير شيخ حسن كوچك پسر تيمور تاش بن امير چوپان معروف كه در تبريز مقيم

هيه در صفحه بعد

إليه الثواب في العاجلة والآجلة ، توفي في سنة احدى و اربعين و سبعمائة و دفن
في حظيرته رحمة الله عليهم .

۲۶۰ - مولانا صدر الدين محمد بن حسن الجوهري

العالم البارع المتورع كان جامعاً لأقسام العلوم يدرس كل فن من المقولات
والمعقولات ، تأدب أولاً بمولانا نجم الدين الفقيه^۲ ثم بمولانا عضد الدين

بقية از صفحه قبل

بود بحکومت شیراز منصوب شد و در ۲۸ شعبان بحدود شیراز رسید و امیرمسعود شاه برادر شیخ
ابواسحق که در آن اوان حاکم شیراز بود از مقابل او منهزم شده بلرستان رفت و او بشیراز
داخل شد و مدت بیست و نه روز در آنجا حکومت کرد و در ۲۸ رمضان امیرشمس الدین محمد
برادر دیگر شیخ ابواسحق را بیهانه بقتل آورد لهذا شیرازیان بر پیرحسین شوریدند و لشکر او
هزیمت گرفت و خود با چند سوار محدود از شیراز فرار نمود و بار دیگر امیرمسعود شاه پسر مملکت
آمد و دیگر بار پیرحسین لشکری جمع کرد و سال دیگر یعنی سنه ۷۴۱ مجدداً بشیراز آمد و
امیرمسعود شاه دیگر بار کناره گرفت و بطرف لرستان بیرون رفت و پیرحسین در ۲۶ ربیع الثانی
بدر شیراز نزول نمود شیرازیان در مقابل پیرحسین مقاومت سخت نمودند و مدت پنجاه روز میان
لشکر پیرحسین و شیرازیان محاربات متواتر و متوالی روی مباد تا بالاخره بین فریقین در شانزدهم
جمادی الآخرة اتفاق صلح افتاد و پیرحسین در حکومت شیراز مستقر گردید و مدت یکسال و هشت
ماه در آنجا حکومت کرد و در اوایل محرم سنه ۷۴۳ چون آوازه وصول پسر عثم ملک اشرف
ابن تیمورتاش بن امیرچویان را از تبریز در مصاحبت شاه شیخ ابواسحق بطرف اصفهان شنید از
شیراز بایست هزار نفر بقصد مقاتله با ملک اشرف بدانصوب شتافت و چون بدو منزلی اصفهان
رسید ناگه در شب یکشنبه سابعصر قسمت عمدتاً لشکر او بملک اشرف پیوستند پیرحسین بیمناک
شده بتبریز نزد پسر عثم خود امیر شیخ حسن کوچک رفت امیر شیخ حسن او را برگرفت و او را بخیر
کرد که بزهر یا نیش هر کدام که او اختیار کند او را هلاک کنند او زهر اختیار کرد و بدان هلاک شد
در ربیع رشیدی در شهر سنه ۷۴۳ (برای مزید اطلاع از سوانح احوال پیرحسین مذکور رجوع
شود بشیرازنامه ۷۷-۸۰ ، و ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو (فهرست اعلام) ، و مجمل فمبیح
خوافی و روضه الصفا و حیب السیر و فارسنامه ناصری در حوادث سنوات ۷۴۰-۷۴۳) -

۱ - کذافی ق ب بدون الف و لام ، م کلمات «بن حسن» را ندارد ، ۲ - ظاهر امر اد «مولانا نجم الدین
محمد فقیه» پدر قوام الدین عبدالله عالم معروف شیراز و استاد حافظ باشد که نام او استطراداً در ص ۸۵
س ۱ در ضمن ترجمه احوال پسرش قوام الدین عبدالله مذکور برده شده است ، نه « فقیه نجم
بقیه در صفحه بعد

عبدالرحمن الأیجی^۱ و مولانا نصیرالدین الحلّی^۲ حین قدم شیراز فنزل فی المدرسة العضدیة^۳ و سافر الی تبریز و لازم مولانا فخرالدین الجصار بردی^۴ و مولانا شرفالدین الطیبی^۵ و سمعت ان اباه کان من امناء التجار اولی^۶ الأموال الکثیرة و كانت امه كذلك ذات ثروة و مکنة فصر فيها^۷ کلها علی طلب العلم و انتساخ الکتب و تهیئة اسباب الدرس و الاملاء حتی بلغ مستهی همته و قصوی أمنیته و کان یدرس فی المدرسة الحسن کیائیة^۸ و کذا فی القوامیة بخلجان^۹ (ورق ۱۵۵) حتی اجتمع بها

بقیة از صفحه قبل

- الدین محمود معلم قرآن و کاتب مصاحف (نمره ۱۰۵ از تراجم) و نه ، فقیه نجم الدین محمود بن الیاس از اطباء معروف شیراز (نمره ۲۰۱ از تراجم) ، بقرینه آنکه مؤلف در هر دو جا یعنی هم درس ۸۵ و هم در مورد مانحن فیه بر او نعت ، مولانا ، که در آن اعصار از القاب مخصوصه و متمیزه طبقة علماء و فضلا بوده و گویا اصل کلمه «ملاء» ی قرون اخیره است اطلاق کرده و در هر دو جا گفته که فلان و فلان نزد او ادبیات تحصیل نمودند که از آن معلوم میشود که وی متبحر در فنون ادب بوده ، در صورتیکه در حق آن دو ، نجم الدین فقیه ، دیگر نه این نعت «مولانا» و نه این خصوصیت تبخّر در ادبیات هیچکدام را ذکر نکرده است ، - ۱ - رجوع شود بص ۶۷ حاشیه ۳ ، ۲ - اطلاعی از احوال این شخص نتوانستیم بدست بیاوریم ، ق : نصر الدین ، - ۳ - رجوع شود بص ۲۷۳ سطر ۱۳ از حاشیه و نیز بص ۲۷۴ سطر ۱ ، ۴ - رجوع شود بص ۳۶۳ حاشیه ۳ ، ۵ - رجوع شود بص ۳۶۳ حاشیه ۴ ، ۶ - م : صاحب ، ۷ - ب ق ، فصر فهما ، - ۸ - حسن کیا یکی از سادات قزوین بوده که در شبراز سکنی اختیار نموده بوده و در همانجا وفات یافته و در جنب قبر شیخ ابوبکر علاف بندروازه اصطخر مدفون شده (نمره ۲۹ از تراجم و شیرازنامه ص ۱۱۲ ، و فارسنامه ناصری ۲ : ۱۵۶) ، و مدرسه حسن کیائیة لابد مدرسه بوده که یکی از معتقدین او بر سر بقعه او بنا نهاده بوده و با احتمال قوی همان بنائی بوده که حاجی قوام الدین معروف وزیر شیخ ابواسحق و ممدوح حافظ بر سر مزار او ساخته بوده و در شیرازنامه ص ۱۱۲ وصف آنرا نموده است ، - ۹ - کذا فی ب (۴) بخاه معیجة و لام و جیم و الف و یون ، م ق ، بخلجان (بهمان املاء ولی بدون نقطه جیم) ، و در ترجمه کتاب بغارسی بقلم عیسی بن جنید ص ۱۳۱ عبارت معاداة متن چنین است ، و چنان شد که درس در حسن کیا و در مدرسه قوامیة که در خلجان بود میگفت (خلجان بهمان ضبط مزبور در ب ولی بقاف در ازل بجای خاه معیجه) ، - از سیاق عبارت متن و ترجمه چنان مستفاد میشود که خلجان یا خلجان ظاهرا نام موضعی یا محله در شیراز یا در حومه آن بوده ولی با فحص بلیغ در فارسنامه ابن البلخی و فارسنامه ناصری و آثار المعجم و غیرها بچنین نامی برنخوریم ، -

افاضل الطلبة لم يشتغل قط بتكليف وزينة ولم ينحرف عن جادة السنة المبينة
لا يجيز احداً يعينه في امر وضوئه و صلواته بل يترحم الماء بنفسه للوضوء وكثيراً ما
يخرج بنفسه لشئ يحتاج الي بيعه و شراء خاشعاً خاضعاً متواضعاً برّاً كريماً باذلاً
رحيماً مواظباً على درس كتاب الله تعالى لم يخل ساعات اياه و نهاره عن كتابة
او قراءة او صلوة او تحرير حاشية او حل اشكال، وله مصنفات في كل فن وشروح
وتعليقات كثيرة ما نقلها الى البياض ففرقت اجزاء مسوداتها بعده اذ لم يكن في
قومه رجل يعرف قدرها، ومما حفظت من لفظه :

| | |
|--|--|
| هُيَ الْأَرَاكَةُ وَالْبَيْدَاءُ وَالطَّلُلُ | مُنْجِيْرَاتٌ بِأَنَّ الْقَوْمَ قَدَّ رَحَلُوا |
| سَارُوا وَقَدْ بَدَّتْ عَنَّا مَنَازِلُهُمْ | وَلَمْ يَطِبْ بَعْدَهُمْ سَهْلٌ وَلَا جَبَلٌ |
| فَبَيْنَمَا نَحْنُ فِي لَهْوٍ وَفِي طَرْبٍ | بَدَا سَحَابٌ فِرَاقٍ صَوْبُهُ هَطْلٌ |
| فَالدَّمْعُ مِنْهُمْ وَالْقَلْبُ مُشْتَعِلٌ | وَالْوَجْدُ مُتَّصِلٌ وَالصَّبْرُ مُرْتَحِلٌ |

توفى في سنة . . . وسبعين و سبعمائة^۱ و دفن بجوار الشيخ رستم^۲ رحمة الله
عليهم (ورق ۱۵۵ ب).

۲۶۱ - الشيخ ابو عبدالله محمد بن عبدالله المعروف بباكويه^۳

كان متبحراً في العلوم مستجعماً للاخصائيل الحميدة قد لقي الشيخ الكبير

۱ - جای رقم آحاد در هر سه نسخه سفید است ، ۲ - یعنی صاحب ترجمه نوره ۲۵۹ ، -
۳ - این عنوان ملحق است از مجموع سه نسخه سد الأزار پس از تصحیح غلطی ب از روی سایر
مآخذ قدیمه معتبره ، عنوان م حنین است ؛ الشيخ ابو عبدالله محمد المعروف بباكويه ، و عنوان
ب ق ، الشيخ ابو عبدالله علی بن محمد بن عبدالله المعروف بباكويه (عنوان ابن دوسعه آخر غلط
قاحش است چنانکه بعدها بیان خواهیم نمود) ، عنوان شیرازنامه ص ۱۰۳ ؛ ابو عبدالله محمد بن
عبدالله بن عبدالله المعروف بباكويه ، - در تاریخ بغداد از خطیب بغدادی اسطرادا در ترجمه
احوال حسین بن منصور حلاج ح ۸ ص ۱۱۲ ، ۱۲۰ ، ۲۲۹ ، و در رساله قشیری اسطرادا
فوق العاده مکرر در نصاب کتاب ، و در لسان العیزان ح ۵ ص ۲۳۰-۲۳۲ در هر سه مآخذ
بیله در صفحه بعد

مزبور از صاحب ترجمه چنین اسم برده اند : ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبیدالله بن باکویه (یا باکو) الصوفی الشیرازی ، - در انساب سمعانی دو مرتبه ترجمه او مذکور است یکی در نسبت « الباکویی » بعنوان : ابو عبدالله محمد بن باکویه الشیرازی الباکویی ، و دیگر در نسبت « الشیرازی » بعنوان : ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن باکویه الشیرازی ، - و در مجمع البلدان یا قوت در « ارجان » : محمد بن عبدالله بن باکویه الشیرازی ، - و در تدوین رافعی در باب موسومین بمحمد و در قاموس در ب و ک و در تاج العروس در ب و ک و ب ک ی در هر سه مأخذ مزبور محمد بن عبدالله بن احمد بن باکویه الشیرازی الصوفی ، - پس چنانکه ملاحظه میشود در جمیع این مأخذ معتبره موثوق بها که مؤلفین بعضی از آنها مانند تاریخ بغداد و رساله قشیری معاصر صاحب ترجمه بوده اند همه باتفاق وبدون هیچ خلاقی بین ایشان نام او را « محمد بن عبدالله » نگاشته اند نه « علی بن محمد بن عبدالله » مانند ق ب از نسخ شد الا زار ، پس اصلاً و ابداً جای شکی باقی نمی ماند که متن این دو نسخه در مورد ما نحن فيه غلط فاحش و اضحی میباشد و هیچ اهمیتی بدان نباید داد ، - در نفعات الانس جامی نیز (بدون هیچ شك بنوع شد الا زار از روی یکی از دو نسخه ق ب یا از یکی از نسخ « قامیل » این دو نسخه) نام صاحب ترجمه غلطاً « علی بن محمد » نگاشته شده است ، و سپس از روی نفعات سایر تذکره های فارسی متأخر مانند سفینه الاولیا و ریاض العارفين و خزینه الاصفیاء و فارسنامه ناصری و آثار العجم و طرائق الحقایق همه کور کورانه و بدون هیچ مراجعه و مقایسه با سایر مأخذ قدیمه معتبره نام صاحب ترجمه را « علی » نگاشته اند و بعضی از آنها بعنوان تردید نقل قول « محمد » را نیز نموده اند ، -

و از سوق نسب صاحب ترجمه در جمیع مأخذ معتبره مذکور در فوق بنحو قطع و یقین واضح شد که باکویه یا باملای فارسی آن باکو نام جد اعلاى صاحب ترجمه بوده است و شهرت او در عموم مأخذ عربی به « ابن باکویه » نیز همین مناسبت است ، ولی در زبان فارسی بعدها بکثرت استعمال کلمه « ابن » از اول این کنیه حذف شده و به « باکویه » تنها چنانکه صریح شد الا زار و شیرازنامه است مشهور سده بوده است ، و سپس همین کلمه « باکویه » یا نسبت صاحب ترجمه « باکویی » از همان ازمه قدیمه در زبان عوام شراز به بابا کوهی تحریف شده بوده چنانکه سعدی در بوسان گوید :

ندانم که بابای کوهی چه گفت برردی که ناموس را شب نغفت

تخصیص که بعبر « کوهی » مناسبت بسیار نا تمامی یا وضع زندقه صاحب ترجمه (که پس از مراجعت از سفرهای دور و دراز خود در اقطار عالم بالأخره بشراز مراجعت کرده و در غاری در همین کوه شمالی شبراز که مزار او آنجا واقع است منزل گرفته و تا آخر عمر در همانجا بسر برده و در همانجا نیز وفات یافته و مدفون شده) داشته است ، - و در ختام این نکته را با کلمه نگذریم که مؤلف اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید در خصوص کلمه باکو در نسب صاحب ترجمه که بتصریح سمعانی در عنوان « الباکویی » و بتصریح عموم مأخذ دیگر بقیه در صفحه بعد

ابا عبدالله محمد بن خفیف^۱ فی ایام شبابه^۲ ثم سافر ولقی الشیخ ابا سعید بن
ابی الخیر المیهنی^۳ بنیساپور و جاوور عنده ولقی الشیخ ابا المیاس النہاوندی^۴

بقیه از صفحه نهل

که عین عبارات آنها را در خصوص سوق نسب وی در بالا ذکر کردیم نام جد اعلای صاحب
ترجمه است سهو بسیار عجیبی کرده و آنرا نام همین شهر معروف واقع بر ساحل دریای خزر
فرض کرده است ، در ص ۱۷۰ از آن چاپ طهران گوید : « **الحکایة** در آن وقت که شیخ ما
[ابوسعید ابوالخیر] قدس سره بنشاپور شد شیخ ابوعبدالله باکو در خانقاه شیخ ابوعبدالرحمن
سلمی بود و پیر آن خانقاه بعد از شیخ ابوعبدالرحمن او بود و این باکو دیهی باشد در ولایت
شروان و این ابوعبدالله باکو بهر گاهی سخنی گفتی با شیخ ما بر وجه اعتراض و از شیخ ما در
طریقت سؤالات کردی و شیخ جواب بگفتی يك روز پیش شیخ آمد و گفت الشيخ « - برای
مزید اطلاع از احوال صاحب ترجمه رجوع شود بحواشی آخر کتاب که در آنجا ما عین عبارات
جمع ماخذ مذکوره فوق را راجع بشرح احوال صاحب ترجمه مفصلاً مبسوطاً نقل خواهیم کرد
ان شاء الله تعالی ، - ۱ - رجوع شود بنمره يك از تراجم کتاب حاضر ، -

۲ - یعنی در ایام شباب خود او یعنی ابن باکویه ،

۳ - یعنی شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر احمد بن محمد المیهنی از اشهر مشایخ متصوفه
اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم که شهرت عالمگیر او مارا از هر گونه توضیحی و اطالہ
کلامی در باره او مستغنی ساخته است ، تولد او در غره محرم سنه سیصد و پنجاه و هفت بوده
در فصبه میهنه و وفات او نیز در همان قصبه بوده است در روز پنجشنبه چهارم شعبان سنه چهار
صد و چهل در سن هشتاد و سه سالگی ، - رمیهنه بفتح میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح هاء
و نون و در آخر هاء که اکنون مهنه بدون یاء نویسد یکی از قرای معتبر ناحیه خاوران یا
خابران سابق بوده است مابین سرخس و ایورد و موقعیت فعلی آن در خاک روسیه است در
ترکمستان بکلی نزدیک سرحد ایران فریب سیزده فرسخ در مغرب مایل بشمال سرخس و فریب
پانزده فرسخ در شمال شرقی مشهد و فریب سه فرسخ در مشرق مایل بشمال قریه قره تیکان ،
برای مهنه یا مهنه رجوع شود اولاً بنقشه مقابل ص ۳۳۵ از کتاب « اراضی خلافت شرقیه » تألیف
لسترنج مستشرق معروف انگلیسی ، و ثانیاً بنقشه بزرگ ایران از آقای میرزا عبدالرزاق
خان بغایری چاپ سنه ۱۳۱۶ قمری ، و نقشه خراسان مقابل ص ۱۸۰ از ج ۲ جغرافی آقای
مسعود کیهان ، و نقشه مرز ایران و شوروی در مقابل ص ۱۴ از کتاب « مرزهای ایران » تألیف آقای
مهندس محمدعلی مخبر چاپ ۱۳۲۴ شمسی ، و نقشه مبسوط تمام ایران از همان مؤلف چاپ همان
سال ، - و برای مزید اطلاع از سوانح احوال خود صاحب ترجمه رجوع شود **اولاً** بدو کتاب بسیار
مهم نفیسی که بتوسط دو نفر از احفاد وی در شرح احوال او تألیف شده ، یکی موسوم به « حالات و
بقیه در صفحه بعد

بها و جری بینهما فی الطریقه نکات و ابجات فاعترف ابو العباس بفضله و سبقه
و کمال حاله فکانا مصاحبین مدّة ثم رجع الی شیراز و اقام بمغارة من الجبال الصبویّة^۱
و کان یتردّد الیه المشایخ و العلماء و الفقراء یکلمهم و یطعمهم باللّٰه و فی اللّٰه ، توفی

بینه از صنعه نبل

سخندان شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر المیهنی « تألیف کمال الدین بن (؟) جمال الدین ابو روح
لطف الله بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید بن ابی الخیر که ظاهراً در نیمه اول قرن ششم تألیف
شده ، و دیگری « اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید » تألیف محمّد بن المنور بن ابی
سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید بن ابی الخیر در حدود سنه ۵۷۰-۵۸۰ ، و هر دو کتاب در سنه
۱۸۹۹ میلادی بتوسط مستشرق مشهور روسی ژو کوفسکی در یترزبوزغ بطبع رسیده است ، و
اسرار التوحید مجدداً در سنه ۱۳۱۳ شمسی باهتمام فاضل دانشمند آقای احمد بهمنیار در طهران
نیز بطبع رسیده است ، و ثانیاً بماخذ ذیل ، ملل و نحل ابن حزم ظاهری معاصر صاحب ترجمه
ج ۴ ص ۱۸۸ ، انساب سماعی در عنوان « المیهنی » ص ۶۲ ، کشف المحجوب (فهرست
اعلام) ، تذکره الأولیاء ، ۲ ، ۳۲۲-۳۳۷ ، آثار البلاد ، ۲۴۱-۲۴۲ ، تاریخ گزیده ، ۷۸۴ ،
ترجمه القلوب ، ۱۵۸ ، طبقات سنکی ، ۴ : ۱۰ ، نجوم الزاهرة ، ۵ : ۴۶ ، نفعات الانس ، ۳۳۹
۳۴۷ ، و عموم تذکرها ای متأخر ازین مأخذ اخیر مانند حبیب السیر و هفت اقلیم و سفینه الأولیاء
و آشکده و ریاض العارفين و خزینة الأصفیاء و مجمع الفصحاء همه شرح احوال صاحب ترجمه را
از نفعات اقتباس نموده اند بدون هیچ شیء زائدی ، رجوع شود نیز بطرائق الحقائق ، ۲ : ۲۵۰ ،
و دائرة المعارف اسلام ، ۱ : ۱۰۶-۱۰۷) -

۴ - یعنی ابو العباس احمد بن محمّد بن الفضل النهاوندی از مشایخ متصوفه قرن چهارم ، وی از
میریدان جعفر بن نصیر خاندی متوفی در سنه ۳۴۸ از مشاهیر اصحاب جنید بوده است (نفعات ، ۲۵) ،
و وی خود پیر اخی فرج زنجانی متوفی در ۴۵۷ (نفعات ، ۱۶۶) و شیخ عمو متوفی در سنه ۴۴۱
بوده (نفعات ، ۱۶۴ ، ۳۹۱) ، و با شیخ ابو عبد الله بن باکویه صاحب ترجمه متن متوفی در سنه
۴۲۰ و اند یا ۴۴۲ صحبت داشته (متن حاضر و شیرازنامه ص ۱۰۳) ، پس عصر وی تقریباً
معلوم شد که از رجال نیمه دوم قرن چهارم بوده است ، و صاحب سفینه الأولیاء و بتبع او خزینة
الأصفیاء و فات او را در سنه سیصد و هفتاد نگاشته اند ندانستم از روی چه مأخذی (رجوع شود
برای شرح احوال وی بماخذ ذیل ، تذکره الأولیاء ، ۲ ، ۳۱۹-۳۲۲ ، نفعات الانس ، ۱۶۴ -
۱۶۶ ، سفینه الأولیاء ، ۱۱۱-۱۱۲ ، خزینة الأصفیاء ، ۲-۵ ، طرائق الحقائق استطراداً
۲ : ۱۳۸ ، ۱۹۶ م ، ۲۲۹ ، ۲۳۱) -
۱ - یعنی شمالی ، رجوع شود بص ۷۷ حاشیه ۴ -

فی سنة اثنتین و اربعین و اربعمائة^۱ و دفن هنالك رحمة الله علیهم .

۱ - چنین است در هر سه نسخه، ولی در شیراز نامه ص ۱۰۳، سنة ۴۴۲ یا ۴۴۳ بنحو تردید -
 عموم تذکره‌های متأخر از قبیل نفحات و سفینه الاولیاء و ریاض العارفین و خزینة الاصفیاء و
 فارسنامه ناصری و آثار المعجم و طرائق الحقائق همه نیز بتبع شد الا زار همین تاریخ را یعنی سنة
 ۴۴۲ را برای وفات صاحب ترجمه ذکر کرده اند، ولی سمعانی در انساب در عنوان **الباکوی**
 تاریخ وفات او را . بعد سنة عشرين و اربعمائة « نگاشته و در عنوان **الشیرازی** : « سنة تیف و
 عشرين و اربعمائة » ، که مآل هر دو این میشود که وفات وی مابین سنوات ۴۲۰ - ۴۳۰ روی داده
 بوده است ، و این روایت سمعانی بر مراتب نزدیک تر بصواب بنظر میآید تا روایت شد الا زار زیرا
 بتصریح قشیری مؤلف « رساله » که معاصر صاحب ترجمه بوده و نیز بروایت ابن حجر در لسان المیزان
 ج ۵ ص ۲۳۰ از عبدالغافر صاحب سیاق در تاریخ نیشابور که پدر و برادران او با ابن باکویه
 معاصر و بر وی سماع نموده بوده اند صاحب ترجمه عصر متنبی را در کک کرده بوده و او را در شیراز
 دیده بوده است و متنبی بی‌نی از آن خود برای او انشاد نموده بوده ، عین عبارت قشیری از قرار
 ذیل است : « در باب الجود والسخاء ص ۱۱۵ گوید : « وقيل اضاف عبدالله بن عامر بن کریر رجلا
 فأحسن قراه فلما اراد الرجل ان يرتحل عنه لم یبینه غلمانه فقیل له فی ذلك فقال عبدالله اتهم
 لا یعینون من يرتحل عنا ، انشد [ابو] عبدالله بن باکویه قال انشدنی المتنبی فی معناه ،
 اذا ترحلت عن قوم و قد قدروا ان لا تفارقهم فالترحلون هم »

حال گوئیم که ورود متنبی بشیراز بقصد مدح عضدالدوله بتصریح ابن خلکان در ترجمه پادشاه مزبور
 در ماه جمادی الاولی سال سیصد و پنجاه و چهار بوده است یعنی در همان سال آخر عمر متنبی
 که پس از مرخصی از حضور عضدالدوله در شعبان همان سال و مراجعت او از شیراز در اثناء راه
 مابین بغداد و کوفه در ۲۴ یا ۲۵ یا ۲۸ رمضان همان سال ۳۵۴ بدست دزدان عرب بقتل رسید
 (ابن خلکان در ترجمه متنبی) ، غرض از این تطویل آنست که ملاقات ابن باکویه با متنبی در
 شیراز بالضرورة دیرتر از سنة ۳۵۴ نمیتواند باشد ، حال اگر سن ابن باکویه را در وقت ملاقات
 با متنبی در شیراز در سنة ۳۵۴ باقل تقدیرات برای آنکه ایاق حضور در مجلس متنبی و انشاد
 این اخیر اشعار خود را برای وی داشته باشد در حدود بیست سالگی هم فرض کنیم در آنصورت
 بنا بر روایت کتاب حاضر که وفات ویرا در سنة ۴۴۲ ضبط کرده سن او در وقت وفات قریب صد و
 هشت سال خواهد بود ، و بلوغ باین سن عالی خسارج از معتاد از اندر نوادر است و در نتیجه
 بسیار مستبعد خواهد بود که هیچیک از مؤلفین مآخذ عدیة که اسامی آنها را در حاشیه ۳ از
 ص ۳۸۰ بر شمردیم (و در حواشی اواخر کتاب هم ان شاء الله تعالی عین عبارت آنها را نقل خواهیم
 کرد) در ترجمه احوال او متعرض ذکر یک چنین امر بسیار نادر غریبی در زندگی او نشده اند ،
 در صورتیکه بنا بر روایت سمعانی که وفات او را مابین سنوات ۴۲۰ - ۴۳۰ ضبط کرده سن او
 در وقت وفات مابین ۸۴ و ۹۶ سال خواهد بود و این امری است بکآی عادی و طبیعی و جای
 هیچ استبعادی در آن نیست .

۲۶۲ - الشيخ محب الدين ابو موسى جعفر بن مكى بن

جعفر الموصلى^۱

بقية الأولياء و استاذ القراء و زين العرفاء و شرف الفقراء ، كان في علم
القراءة آية بينة قد اقرأ و درس و صنف الكتب في علم القرآن^۲ منها الكتاب الكامل
الفريد الذي لم يصنف في المتأخرين كتاب اجمع منه ، و اول ماجاء شيراز كان
في لباس لا يعرفه اهل الظاهر و كان يحضر مجالس المشايخ و العلماء متشكراً لا يتكلم
بشيء البتة (ورق ۱۵۶) كما أنه عامي جاهل حتى حضر مجالس الشيخ نجيب الدين
على^۳ فجاء رجل الى الشيخ و سأل عن مشكل في القرآن فقال هذا السؤال
لا يجيب عنه الا ذلك الرجل الجالس في آخر الحلقة فعلم الشيخ محب الدين انه
عرفه بالفراصة فجاء و قبل يده و ظهر امره في شيراز و عرفوا فضله و زاروا الأکابر
و العلماء و تلمذه^۴ خلایق لا يحصون و كان من الحقائق بمكان رفيع سمعت مولانا
السعيد قوام الدين عبدالله^۵ يقول لما تزوجت بابنته جرى يوماً على لساني من

۱ - چنین است عنوان در ب ق م ، الشيخ محب الدين ابو موسى جعفر الموصلى (فقط) ، -
در طبقات القراء جزرى ج ۱ ص ۱۹۸ شرح احوال مختصرى از صاحب ترجمه مسطور است كه
عين عبارت آن از قرار ذيل است : « جعفر بن مكى بن جعفر بن محب الدين ابو موسى الموصلى
شيخ شيراز و نزيلها امام فاضل كامل صالح و قفت له على شرح الشاطبية و افراد السبعة ايضاً قرأ
على عبدالله بن ابراهيم الجزرى قرأ عليه محمود بن محمد السمرقندى و الأمام قوام الدين عبدالله بن
الفييه نجم و جماعة كان بعد السبعمائة و توفى خامس عشر ربيع الآخر سنة ثلاث عشرة و سبعمائة
بمدينة شيراز و دفن بظاهرها كذا وجدت على قبره » انتهى ، ۲ - كذا فى ق ب م ، القراءة ،
۳ - يعنى شيخ نجيب الدين على بن بزغش از مشاهير مشايخ متصوفة در شيراز در قرن هفتم ،
رجوع شود بنمرة ۱۳۸ از تراجم كتاب حاضر ، ۴ - كذا فى النسخ الثلاث ، و الأظهر
تلمذ له على و ان دخرج او تلمذ عنده من باب التقلد (انظر معيار اللغة فى امد و تلمذ) ، -
۵ - يعنى قوام الدين عبدالله بن نجم الدين محمود (= فقيه نجم) شيرازى متوفى در سنة ۷۷۲ و استاد
مشهور حافظ كه شرح احوال او در تحت نمرة ۲۳ از تراجم گذشت ، -

كلام الفلاسفة شيء مخالف لاعتقاد الحق^۱ وعلمت أن من يعتقد ذلك يكون كافراً
فندمت عن^۲ ذلك فقلت لو الـدی قم بنا الی الشیخ نسأله عن هذا الأمر و كان قبل
دخولی بها فلما سلّمنا وجلسنا اقبل الی قبل ان اكلّمه فقل يا عبد الله تجدّد النكاح
فقلت والله ما جئت الا لذلك فيجدّد النكاح و كان له مولانا السعيد منها اولاد ،
توفى في ربيع الآخر سنة احدى عشرة و سبعمائة^۳ و دفن في رباط الصاحب
المرحوم فخر الدين المشتهر بفخر آور^۴ و كان صاحباً كريماً معتقداً للصالحاء
(ورق ۱۵۶ ب) مربياً للعلماء له خيرات كثيرة ومبرات اثيرة رحمة الله عليهم .

۱ - مخالف للحق ، ۲ - كذا في النسخ الثلاث ، وهو غلط واضح والصواب « على ذلك »
فان تديم يتعمى بعلى و لم يسمع قط تعدييه بمن و لم ينقله احد من مؤلفي كتب اللغة ، و مجي
عن بمعنى على نحو ومن يبخل فانما يبخل عن نفسه و لا ابن عمك لانفصلت في حسب عنى سماعى
لايفاس دليه لاسيما في سعة النثر ، ۳ - كذا في النسخ الثلاث ، ولى جزرى درطبقات القراء
۱۹۸۱۱ جناحه در ص سابق حاشية ۱ گذشت وفات او را در ۱۵ ربيع الآخر سنة ثلاث عشرة
و سبعمائة ضبط کرده است ، ۴ - ما نتوانستيم بنحو قطع و يقين معلوم كنيم كه اين صاحب
فخر الدين مشتهر بفخر آور كه بوده است ، ولى بقرينه اينكه لقب وى فخر الدين بوده است و نیز
بقرينه تعبير مؤلف از او بصاحب كه در قرون وسطى اين لقب از نعوت خاصه و ذرا بوده
و ديگر بقرينه اينكه بتصريح مؤلف وى رباطى در شيراز ساخته بوده و بتصريح شيراز نامه ص
۱۴۵ مسجدى نیز در آنجا بنا نهاده بوده و بالأخره بقرينه اينكه مؤلف در حق او گويد « كان
صاحباً كريماً معتقداً للصالحاء مربياً للعلماء له خيرات كثيرة و مبرات اثيرة » از مجموع اين قراین
معلوم ميشود اولاً كه اين شخص وزير بوده است و ثانياً اينكه وى مردى خير و نيكخواه و صاحب
خيرات و مبرات و بانى رباط و مسجد بوده و در تربيت علما و فضلا ميکوشيده ، حال گوئيم اين نعوت
و اوصاف بهترين كسى كه ميتواند منطبق باشد بلاشك پامير ابوبكر فخر الدين ابوبكر بن ابونصر
حو ايجى وزير معروف اتابك ابوبكر بن سعد بن زنگى است كه مردى بغايت نيك فطرت و سخى و خير
و جوانمرد بوده و در تشييد ابنيه خيره و رباطات و سفريات و حمامات و مساجد و اوقاف داره و رقبات
جاريه و صدقات باقيه و دستگيرى ايتام و ارامل و تربيت ائمه و افاضل و بذل اموال و وفور انعام و
امثال اين خلال رسنديده فى الواقع عزيز مصر مروّت و كريم عرصه فتوت بوده است و صاحب
وصاف در فصل راجع بسطنت اتابك ابوبكر مذکور و صف بسيار مؤثرى از اين شخص مفضور
بر اعمال خير نموده كه انسان از خواندن آن بى اختيار بر روان اين وزير عديم النظر و ساير
اينگونه جوانمردان رحمت ميغرسند (رجوع شود بص ۱۶۰ - ۱۶۱ از كتاب زبور كه خلاصه
بسيار مختصرى از آنرا ما نیز سابق در ص ۲۳۴ حاشية ۳ از كتاب حاضر نقل نموده ايم) .

۲۶۳ - الشيخ ابو عبدالله^۱ محمد بن ابى يزيد الزنجانى^۲

كان عالماً محققاً صاحب اخلاق حميدة نشأ فى صحبة كبار العلماء واهتدى
بمحببة خيار الأصفياء توفى فى سنة سبع واربعين وستمائة ودفن خلف مشهد السادات
بقرى المصلّى قال الفقيه^۳ حضر جنازته المتبركة بجميع اهل البلد من الأخيار
والأشرار رحمة الله عليهم .

۲۶۴ - الشيخ خطير الرازى

كان صديقاً محققاً جامعاً سكن شيراز خمسين سنة يصوم النهار ويصلى الليل
ويتعهد الفقراء ويتوّد الى الغرباء وينفق على الأراامل واليتامى ويجهز الأموات
ويروج الأيامى ويعين كلّ ذى حاجة فى امره، قال الفقيه^۴ نقب السارق الى بيت
له فيه حنطة ولم يكن عند النقب شىء من الحنطة وقد ضاق النقب عن دخول
السارق فأطاع الشيخ عاياه فجعل يملأ ذياه من الحنطة وبأتى بها ويفرغها فى النقب
ليأخذ السارق وقال لو لم يكن محتاجاً لما انى فى سواد الليل الى مثل هذا الموضع،
توفى فى رمضان سنة ثمان واربعين وستمائة (ورق ۱۵۷) ودفن على طريق اصطخر
بجنب المصلّى رحمة الله عليهم .

۱ - كذا فى ق م ، ب : ابو عبيد الله ، ۲ - م كلمة « الزنجانى » را ندارد . -

۳ - يعنى فقيه صائى الدين حسين بن محمد بن سلمان صاحب كتاب تاريخ مشايخ فارس ، رجوع
شود بص ۴ حاشية ۳ ، وبنمرة ۱۲۲ از تراجم كتاب حاضر . -

۴ - تصحيح قياسى ، - م : و يأتى بها ، ق ب : : يأتى بها .

۲۶۵ - مولانا سعدالدین احمد الفارسی^۱

العالم العامل المبتجل البارع الكامل المفضل كان جامعاً بين المشروع
والمعقول فائقاً في الفروع والأصول وقد صنّف فيهما تصانيف عدّة وله من
الفوائد نظماً ونثراً ما لا يدرك احد حده وكان مولانا السعيد مجدالدین اسماعیل^۲
يكرمه اكراما عظيماً و يشاوره فيما يريد تبيحاً و تعظيماً يدرس في القفصة^۳
العامة بين الجامع العتيق و يجيب بحسن البيان عن كل غامض و دقيق متبجحاً

۱ - مولانا سعدالدین محمود الفارسی ، ۲ - چنانکه مکرّر در حواشی این کتاب اشاره کرده ایم مابین خاندان قضاة فالی شیراز که قریب صد و پنجاه سال در قرن هفتم و هشتم قضاء ممالک فارس اباعن جدّ باقر ادّان خاندان موقوف بود در نذر بوده اند که هر دو موسوم بودند بجدالدین اسمعیل ، یکی مجدالدین اسمعیل بن نیکروز متوفی در سنه ۶۶۶ (نمره ۲۹۱ از تراجم) ، و دیگر نواده او مجدالدین اسمعیل بن رکن الدین یحیی بن مجدالدین اسمعیل مذکور متوفی در سنه ۷۵۶ (نمره ۲۹۳) ، و در مورد ما نحن فیه چون مؤلف تاریخ وفات صاحب ترجمه حاضر را ذکر نکرده هر یک از آن دو محتمل است مراد باشد ولی بظنّ غالب مراد دوّمی است چه مؤلف در تصانیف این کتاب در مورد صحبت از ثانی اغلب ازو به « مولانا السعيد » تعبیر کرده است و در مورد اوّلی این کار را نکرده است . -

۳ - چنین است در هر سه نسخه بقیاف و فاء و صاد مهمله و در م فتحة نیز روی فاء گذارده است ، و از سباق کلام ظاهراً چنان برمیآید که مراد از قفصه در اینجا اطاقی یا حجره بوده است که بجای دیوار از هر چهار طرف محاط بوده بچوبها یا میلههای فلزی مشبک بتجوی کسی از بیرون باندرون آن نمیتوانسته داخل شود ولی از خارج و داخل همه چیز آن مرئی و مکشوف بوده است نظیر ضریح بهمنی امامزادهها و وجه تسمیه آن بقفصه نیز قطعاً همین مشبک بودن دیوارهای آن بوده است مانند قفس طيور ، - ۴ - یعنی واقع در وسط جامع عتیق ، ولی استعمال کلمه « بین » باین طرز که مؤلف در اینجا استعمال کرده ظاهراً غلط فاحش باید باشد چه مضاف الیه « بین » باید چیزی باشد که مفهوم آن پیش از یکی باشد یعنی مثلاً نشیبه یا جمع یا اسم جمع یا اسماء اعداد از دو بیالا یا اسماء متعاطفه بر یکدیگر مانند امر بین الامرین و اختفی بین الأشجار و قام بین القوم خطیباً و دخلت بین الجماعة و قسما بین الاثنين و عرفه بین مائة رجل و جلس بین زید و عمرو ، و اگر ضمیر مفرد باشد حتماً باید کلمه « بین » مکرّر شود مثل بینی و بین الله و بینی و بینک ، ولی باین وضع که مؤلف آنرا در اینجا استعمال کرده چنانکه گفتیم بدون شك باید غلط واضح باشد چه هرگز نمیتوان گفت صلیت بین البیت بمعنی فی وسط البیت و نظائر آن (رجوع شود به مصباح المنیر و تاج العروس و محیط المحيط و اقرب الموارد در بی ن) ، -

بما آتاه الله من فضله لا يقنط احداً بوقره ونبه^۱، سمعت مولانا السعيد قوام الدين
 عبدالله^۲ انهما كانا في بعض حظائر المصلى^۱ في يوم من الايام ينتظران جنازة
 بعض الحكام قال فجاء بعض القضاة الجائرة الخارجين عن الدائرة المتغلبين على
 اهل العلم بمجرد الجاه والمال العاملين للدنيا الغافلين عن المال فأقبل في كوكبة
 تامة وجلبة^۴ عامة قد ارسل طرته الى ركبته يمشي الوكلاء والمُحضرون^۵ بين
 يديه (ورق ۱۵۷ ب) حتى اذا فرش^۶ مصلاه العريض الطويل جاس^۷ كأنه يوحى
 اليه الأنجيل والمعرف يطريه بمدايح ليست فيه واهل الدنيا يترقبون^۸ حسن
 تلقته وتلقيه^۹، قال وكان مولانا سمدالدين جالساً بقربي ومُصِيقاً جنبه بجني قمال
 لى لما رأى تلك الحال وشاهد فيهم امارات تصور المحال يا اخي كيف ترى
 هذه العمامة الكبيرة والسجادة البسيطة والدراعة الواسعة واللحية العريضة الطويلة
 والبغلة الواقفة وراء الحظيرة وهذه النواب والخدام والتجملات والغلام، اترضى
 ان تُعطي هذه كلها ويُترع عنك العلوم^۹ التي تعلمتها فقلت لا والله لا ارضى ان
 ابدل به - ثلثة و احدة مما علمت اضعاف اضعاف هذه، قال فنصبر ونسلم^{۱۰} فان

۱ - كذا في ق ب بالفاء م : بوقره (بالقاف) ، - وفر بفتح واو و سکون فاء بمعنى توانگری و
 تروت و تمول است ، و نبل بضم نون و سکون موحدہ به معنی نجابت و بزرگی و عطیہ است ،
 ۲ - یعنی صاحب ترجمہ نمبر ۳۳ ، - ۳ - یعنی گورستان معروف مصلی کہ حافظ نیز در
 آن گورستان مدفون است ، چو در خاک مصلی یافت منزل الخ .
 ۴ - جلبه بجیم و لام مفتوحین بمعنی غوغا و اختلاط آوازا و فریاد هاست ،
 ۵ - مُحضِر بضم میم و کسر ضاد معجمه بمعنی رسول تاضی است کہ اصحاب دعاری را نزد قاضی احضار
 می نمایند و بعبارة اخرى « فراش عدلیه » (محیط المحيط ودزی) ، ۶ - م : بسط ،
 ۷ - م : و جلس ، - ۸ - م : ينتظرون ، ۹ - تصحیح قیاسی ، - هر سه نسخه : العلم ،
 ۱۰ - کذا فی ب : م : فتبصر و تسلّم ، ق : فتبصر و نسلم ،

ما أعطينا خير مما أعطى هؤلاء فتعجبت من حسن كلامه وعلو همته وفتح الله
علي من ذلك ابواب المعارف والسرور ، وقد تشرفت^۱ بتقبيل يديه وقررت
عيني بالنظر اليه وحضرت مع جدى يوم دفنه علي شفير قبره وقد اجتمع القضاة
(ورق ۱۵۸) والحكام والمشايخ والسادة العظام وكأني انظر الي تلك الجموع
يذرفون عليه الدموع ويتذكرون علمه الشامل ويتذكرون فضله الكامل
واليوم^۲ لا اري احداً من اولئك الأقسام بل كلهم رهائن اجداث ورجام^۳ :

| | |
|--------------------------|-------------------------------------|
| يا عرصة الوادي عليك سلام | ما نأح من فوق القصور حمام |
| آين الدين عهدتهم في سادة | غرر و آين اولئك الأقسام |
| أخنى عليهم صرف دهر جائر | لم يبق فيهم بهجة تستام ^۴ |
| حياك يا أثر الديار سحائب | و سقاك في إثر الغمام غمام |

رحمة الله عليهم .

۱ - ب ق ، شرفت ، - از اينجا بعد باز مؤلف است كه سخن ميگويد نه قوام السدين عبد الله ،

۲ - تصحيح قياسي ، - ق ب ، فاليوم ، م ، فلم اراليوم احداً ،

۳ - الرجمة [يفتح الراء و ضنها و مسكون الجيم] القبر والجمع رجام [بالكسر] والرجام
حجارة صنغام ربما جمعت على القبر ليستم (لسان العرب) ،

۴ - كذا في النسخ ، ولعل الاظهر ، من سادق ،

۵ - كذا في ب ق ، ولعل الاظهر ، فر ، - م ، غرروا (كذا :) ،

۶ - اين مصراع تقريباً بين الفاظ مأخوذ است از مصراع دوم بيت ذيل كه مطلع قصيده
مشهوري است از ابو نواس ،

يادار ما قمت بك الايام
لم تبق فيك بشاشة تستام

(رجوع شود بهطبقات الشعراء ابن المعتز ص ۹۶) ، -

۲۶۶ - مولانا روح‌الدین ابوطاهر بن ابی‌المعالی^۱

القاضی الکریم العادل العالم الرّحیم الباذل الذی لا یحکم الا بالحق ولا یضنّ بعلمه علی الخلق یحیی الّیالی بالتلاوة والأذکار و یتولّی قضاء المسامین بالنهار لم یداهن فی حدّ من حدود الأسلام ولم یلمح لغرض^۲ فی حکم من الأحکام لم یسبته احد بالسّلام علیه و ان جهد ولم یفت عن حدسه ظلامه احد و ان جهد یبالغ فی اکرام^۳ رسول الله و عترته و سمی سائر ابنائه الکرام محمّداً بمحبّته (ورق ۱۵۸ ب) یجالس الصّوفیة و الفقراء و یترل المسافرین من اهل العلم فیحسن لهم القری، قد شرح کتاب الغایة القصوی^۴ بنية منبعثة عن الأخلاص و التّقوی شرحاً وافیاً جامعاً لم یترک غامضاً لمن تدبّره ولم یندر مشکلاً لمن تعمّقه، وله فصائد عربیة بلیغة و مقطعات فارسیة متینة^۵ لم یحضرنی [منها] الا بیتان فدان^۶ لَقِفْتُهُمَا عن فَلَاقِ فیه^۷ حین ینشدهما علی بنیه وهما:

۱ - چنین است عنوان در ب ق ، م ، «مولانا روح‌الدین بن ابوالمعالی محمد البنجیری العلوی»، دوکامه اخیر بخط العاقی در بالای سطر افزوده شده و روی کلمه «ابن» نیز خط ترقین کشیده شده ، عنوان ترجمه فارسی کتاب ، قاضی روح‌الدین ابوالمعالی علوی بخبری (کذا) ، -
 ۲ - ب ، ولم یلمح الغرض (کذا) ، ۳ - م ، تعظیم ،
 ۴ - الغایة القصوی نام کتب متعدده است و اینجا ظاهراً مراد غایة القصوی در فقه شافعیه تألیف قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی مشهور صاحب تفسیر معروف انوار التنزیل و نظام التواریخ است (رجوع شود بکشف الظنون) ، ۵ - م ، عمیقه ، ۶ - کذا فی م بقاء و ذال معجمه ، ب ق ، فدّان ، - فدّ بفتح فاء و تشدید ذال معجمه بمعنی تنها و یگانه و فرد است و بیتان فدّان یعنی دو بیت بدون سوّمی ، ۷ - بلام و قاف مکسوره و فاء ساکنه ، تکام وحده ماضی است از لقف از باب علم بمعنی ره‌بودن و گرفتن چیزی بشتاب و سبکی و منه قوله تعالی فاذا هی تلقف ما یأفکون ، یعنی ره‌بودم آن‌دو بیت را بسرعت از دهان او وقتی که برای پسرانش آنهارا میخواند ، و فَلَاقِ بفتح فاء و سکون لام بمعنی شکاف دهان است یقول کأمنی من فَلَاقِ فیه ای شقّه ، و «فیه» هیئت حال جرّی فوه و فاه و فیه است از اسماء سته ، یعنی دهان او ،

اقبال جو مرغیست درین کاخ فراخ
گستاخ پریده هر دم از شاخ بشاخ
در کاخ باقبال چه پایی دلشاد

کین^۱ هر دو جو قلب شد چه اقبال و چه کاخ^۲

یرید ان الأقبال اذا قلب کان لابقاء و لفظه کاخ الذی هو القصر اذا قلب کان
[خاک] بمعنی^۳ التراب، و مما کتب لبعض اقربائى:

أَلْقَلْبُ يَشْهَدُ لِي وَ لَيْسَ بِكَاذِبٍ أَنِّي أَشْتَرَيْتُ وَصَالَهُ بِالرُّوحِ
لَكِنَّهُ يَهْوَاهُ مَجْرُوحٌ وَلَا يُقْفَى لَنَا بِالشَّاهِدِ الْمَجْرُوحِ

قضى نجبه فى ليلة الرغائب^۴ من سنة ثلاث و خمسين^۵ و سبعمائة و دفن بحظيرته
المباركة رحمة الله عليهم (ورق ۱۵۹).

۲۶۷ - مولانا نورالدين عبدالقادر المعروف بحكيم^۶

استاذ العلماء المحققين كان و حيداً فى الفقه و العربية و غيرها و له مشايخ

كبار و ائمة معتبرون منهم الشيخ شهاب الدين عمر السهروردى^۷ و القاضى

سراج الدين مكرم بن العلاء^۸ و القاضى مجد الدين اسمعيل بن نيكروز^۹ و الشيخ

۱ - این کلمه در هر سه نسخه بهمین نحو مکتوب است و همچنين در غالب نسخ قديمه فارسى ديگر نيز غير کتاب حاضر بنحو عموم این کلمه را که اکثرون معمولاً کاین (= که این) می نویسند سابق « کین » می نوشته اند ، ۲ کذا فى ق ، ب ، چه اقبال چه کاخ ، م ، نه اقبال و نه کاخ ، ۳ - ب ق ، معنی ، ۴ - ایلة الرغائب شب اولین جمعه ماه رجب است بشرط آنکه پنجشنبه اش نیز در رجب باشد (نزهة القلوب طبع بمبئی ص ۳۳ و شرح بیست باب ملا مظفر گنابادى ص ۱۲۴) ، ۵ - کذا فى ق ب ، م : سبعین (بجای خمسين) ، ۶ - کذا فى ق ب ، م ، بالحکیم (بالف و لام) ، ۷ - رجوع شود بص ۶۹ حاشیه ۵ و ص ۷۵ حاشیه ۳ ، ۸ - کذا فى النسخ الثلاث ، - رجوع شود بص ۳۷۴ حاشیه ۱ و بنمرة ۳۰۳ از تراجم ، ۹ - رجوع شود بنمرة ۲۹۱ از تراجم ،